

زندگینامه سلمان فارسیؓ

تألیف:

محمد سیّد عبدالله عقیل زاده

عنوان کتاب:

زندگینامه سلمان فارسی

تألیف:

محمد سید عبدالله عقیل زاده

موضوع:

سیره و زندگینامه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳مقدمه
۵ولادت سلمان و دوران کودکیش
۵دوران جوانی سلمان در روستایش
۷سلمان در سرزمین شام
۸سفر سلمان به شهر موصل عراق و نصیبین ترکیه
۹باخبر شدن سلمان از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان
۱۰سلمان در سرزمین عربستان
۱۱رسیدن سلمان به خدمت حضرت رسول ﷺ
۱۲مسلمان شدن سلمان ﷺ
۱۳آزاد شدن سلمان از قید بردگی
۱۵نقش سلمان در جنگ احزاب
۱۷برخی از فضایل و برتری‌های سلمان ﷺ
۱۸علم و دانش سلمان ﷺ
۲۳کار و کسب سلمان فارسی
۲۳زهد و ورع سلمان ﷺ
۳۰تواضع و فروتنی سلمان ﷺ
۳۳شجاعت سلمان ﷺ

۳۵	○ کرامات سلمان
۳۷	○ نقش سخن در معرفی انسان
۳۷	○ برخی از فرمایشات گوهربار سلمان
۴۱	○ تقسیم انسان‌ها از نظر سلمان
۴۲	○ بیماری سلمان
۴۳	○ وفات سلمان
۴۳	○ عُمرِ سلمان
۴۴	○ فرزندان سلمان
۴۴	○ سلمان در خواب عبدالله بن سلام

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَأَصْلِدُ وَأَسْلَمُ وَأُبَارِكُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفَى وَحَبِيبِنَا الْمَجْتَبَى وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَعَلَى مَنْ اِقْتَدَى بِهِمْ وَاهْتَدَى. وَبَعْدُ:

امروزه که به خاطر روی آوردن بسیاری از ما مسلمانان به لذت‌های دنیا و عشق به مادیات، قدرت و شخصیت خود را از دست داده‌ایم، لازم است که به زندگی یاران باوفای رسول اکرم ﷺ بنگریم، تا بدانیم که آنها چگونه اسلام را پذیرفتند؟ و چگونه مسلمانی بودند؟ و رمز عزت و سربلندی آنها در دنیا چه بوده است؟

با اندکی تأمل در زندگی آن بزرگان و آشنا شدن با اخلاق و صفات آنها، به این حقیقت پی خواهیم برد، که آنها از زمانی که به خدا ایمان آوردند و اسلام را قبول کردند، با دلی پر از ایمان و یقین به وعده‌های خداوند متعال در مقابل فشار زندگی و سختی‌های روزگار مانند کوه پابرجا ایستاده و جان و مال خود را فدای اسلام و دعوت به آن نموده‌اند.

شناخت تاریخ اسلام و زندگانی یاران رسول اکرم ﷺ بهترین وسیله‌ی تقویت ایمان و زنده شدن عاطفه‌ی دینی در وجود ما مسلمانان می‌باشد. به این ترتیب، ما به هدف زندگی خود پی خواهیم برد. و در نتیجه خود را موظف خواهیم دانست که با متابعت و پیروی از دستورات پیامبر اسلام ﷺ و اصحاب ایشان، محبت دنیا را از دل خود بیرون آورده و هیچ هدفی جز عشق به خداوند متعال و رسیدن به بهشت جاویدان نداشته باشیم.

در این کتاب، از زندگی و صفات شخصیتی یاد می‌شود که جاه و مقام و لذت‌های دنیا را در راه رسیدن به حق و حقیقت کنار گذاشته و انواع سختی‌ها را تحمل نموده و با اخلاص و ایمان به مقام و منزلتی رسیده که به حقیقت آرزوی هر انسان عاقلی می‌باشد.

در سیرت این شخصیت بزرگوار، درس‌ها و عبرت‌های بسیاری نهفته که در این دوره‌ی تاریک، هر یک از آن‌ها راهنمای مفیدی برای ما مسلمانان می‌باشد.

آری! این کتاب در سیرت حضرت سلمان فارسی ○ نوشته شده که حقیقت آیه‌ی: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ [العنکبوت: ۶۹]^۱. را به ما نشان داده، به امید این که تلاش حقیر در نوشتن سیرت این بزرگوار، در بارگاه ایزد منان مقبول و خواننده‌ی گرامی را بهره‌مند سازد.

وصلی الله وسلم وبارک علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین، والحمد لله رب العالمین.

محمد سید عبدالله عقیل زاده

۱- «و آنانکه جهاد کردند در راه ما البته دلالت کنیم ایشان را به راه‌های خود».

ولادت سلمان و دوران کودکیش

سلمان در خانواده‌ای زرتشتی و صاحب نفوذ، در روستای «جی»^۱ از توابع اصفهان به دنیا آمد. پدرش نام او را «روزبه» گذاشت.^۲

پدرش کدخدای روستای «جی» و یکی از ثروتمندان آن ناحیه بود. او آتش پرستی متعصب و سرسخت بود، و چون آتشکده داشت، مردم آن ناحیه برای پرستش آتش نزد او می‌رفتند؛ به همین خاطر نزد مردم از منزلت سیاسی مذهبی خاصی برخوردار بود.

سلمان O در خانه‌ی پدرش در نهایت آسایش و ناز و نعمت پرورش یافت، و چون پدرش او را بسیار دوست می‌داشت، به شدت از او مراقبت می‌کرد تا مبادا به وی آسیبی برسد.

دوران جوانی سلمان در روستایش

وی چون به سنّ جوانی رسید، به دستور پدرش خدمتگزار آتش و متولّی آتشکده گردید.

او به این مقام مهمّ افتخار می‌کرد و شب و روز در خدمت آتش بود و نمی‌گذاشت لحظه‌ای آتش خاموش شود.

پدر سلمان در اطراف روستا باغ بزرگ و حاصل‌خیزی داشت، که درآمدش را از آن تأمین می‌کرد، لذا هر روز به آن سر می‌زد. اتفاقاً او روزی نتوانست به باغ سرکشی کند، لذا مجبور بود یک نفر را به جای خویش به باغ بفرستد. گرچه فرستادن سلمان به بیرون

۱- در معجم البلدان (۱۹۶/۲) از هبه الله شیرازی نقل شده که سلمان O بعد از فتح اصفهان، به مسقط رأس خود (جی = جیان) برگشته و مسجدی نیز در آن جا بنا کرده است.

۲- سلمان ابتدا «روزبه» نام داشته اما هنگامی که ایمان آورد، پیامبر O نام ایشان را به «سلمان» تغییر دادند.

از روستا زیاد برای پدرش خوشایند نبود - زیرا او می‌دانست که پسرش بسیار کنجکاو است، و ممکن است با تحقیق در ادیان دیگر، به آنها بگردد - اما به هر حال سلمان را به آن جا فرستاد.

در آن روستا گروهی مسیحی وجود داشتند که بیرون از روستا، کلیسایی برای عبادت ساخته بودند.

سلمان که به دستور پدرش از روستا به باغ می‌رفت، در مسیر راه از کنار کلیسای مسیحیان عبور کرد. صدایی از درون کلیسا توجه او را به خود جلب کرد. او که تا آن روز از هیچ دینی جز دین مجوسیت (زرتشتی) خبر نداشت، برای این که بداند این صداها مال کیست و به خاطر چیست، وارد آن کلیسا شد. وقتی وارد شد، فهمید که این صداها، زمزمه‌ی دعای عبادت‌کاران نصارا (مسیحی) است. با خود گفت: به خدا سوگند دین مسیحیان که خدای یکتا را می‌پرستند، بهتر از آتش‌پرستی است. همان جا نشست و با شور و اشتیاق فراوان عبادت آن‌ها را مشاهده کرد و از شنیدن زمزمه‌ی آنها لذت برد. او چنان سرگرم تماشای آنها بود که فراموش کرد به سرکشی باغ برود. چون هوا کم‌کم به تاریکی می‌گرایید، لذا دیگر فرصتی برای تماشا نداشت. اما قبل از این که به روستا برگردد، درباره‌ی دین مسیح، پیروان راستین و مرکز آن دین، سؤالاتی پرسید و سپس به طرف روستا برگشت.

وقتی به خانه رسید، پدرش منتظر ایستاده بود و از تأخیر او بسیار ناراحت و عصبانی بود.

چون پدرش او را دید، گفت: پسرم! کجا بودی؟ مگر من تو را برای سرکشی باغ نفرستاده بودم و به تو سفارش نکرده بودم که قبل از غروب آفتاب به منزل برگردی؟ سلمان با شور و شوق فراوان همه‌ی ماجرا را برای پدرش بازگو نمود و از عبادت آنها بسیار تعریف و تمجید نمود. اما هرچه‌قدر سلمان بیشتر تعریف می‌کرد، پدرش خشمگین‌تر می‌شد. پدرش فهمید که او تحت تأثیر دین مسیحیان قرار گرفته و از ترس

این که شاید دین مجوس (آتش پرستی) را رها کند، به او گفت: پسر جان! هیچ خیری در دین آنها نیست، دین آباء و اجداد تو خیلی بهتر از دین آنهاست. پدر متعصبش که می‌ترسید سلمان به دین آنها بگردد، او را در خانه زندانی نمود تا دیگر سراغ مسیحیان نرود.

سلمان در زندان به این فکر افتاد که باید به خاطر کشف حق و حقیقت، دین باطل و قوم گمراه خود را رها کند. به همین منظور، یکی از خدمتکارانش را به کلیسا فرستاد تا از آنها بخواهد هرگاه کاروانی از سرزمین شام به آنجا آمد، او را باخبر سازند تا او نیز همراه آنها به سرزمین شام برود و اصول و احکام دین نصارا را یاد بگیرد.

آنها نیز با آمدن کاروان تجارتنی از سرزمین شام، او را از رسیدن آن کاروان و تاریخ برگشت آن به سوی شام، باخبر ساختند.

سلمان در فرصتی مناسب از زندان فرار کرد و مخفیانه همراه آن کاروان، به سرزمین شام سفر کرد.

سلمان در سرزمین شام

سلمان وقتی به شام رسید، سراغ داناترین و متدین‌ترین مرد مسیحی را گرفت. مردم او را به سمت رهبر مذهبی خود در کلیسا راهنمایی کردند. او به کلیسا رفت و به رهبر مذهبی آن قوم گفت: من دوست دارم به دین شما بگروم و در خدمت شما باشم تا اصول و احکام این دین را از شما یاد بگیرم.

او درخواست سلمان را قبول کرد و بدین صورت او یکی از خدمتکاران و شاگردان آن رهبر مذهبی شد.

کم‌کم سلمان پی برد که آن کشیش، مردی خیانتکار و بدکردار است؛ زیرا او مردم را به صدقه دادن تشویق می‌کرد ولی صدقاتی را که از مردم برای فقرا جمع می‌کرد، پس‌انداز می‌نمود و به مستمندان نمی‌رسانید. در واقع آنچه به مردم می‌گفت، شعاری بیش

نبود. به همین خاطر سلمان از دست او بسیار خشمگین بود. اتفاقاً بعد از مدتی کشیش ریاکار و متظاهر از دنیا رفت و سلمان مردم را از عمل زشت او مطلع ساخت.

مردم وقتی به خانه‌ی آن کشیش ریاکار را گشتند متوجه شدند که او در طول زندگی مذهبی خود، هرچه را به نام فقرا از مردم گرفته روی هم انباشته است؛ لذا مردم از او ناراحت شدند و تصمیم گرفتند او را دفن نکنند. به همین خاطر او را آویزان کردند و سنگ‌باران نمودند و به جای او دانشمند دیگری را برگزیدند که زاهد و عبادتکار بود و همیشه به کمک مستمندان و ناتوانان می‌شتافت.

سلمان او را بسیار دوست می‌داشت و با اخلاص کامل در خدمت او ماند، تا وقتی که زمان مرگ او فرا رسید.

قبل از این که بمیرد، سلمان ○ بر سر بالین او رفت و خواست که او را به دانشمند شایسته‌ای همانند خودش راهنمایی کند. او هم سلمان را به عابد دانشمندی در شهر موصل^۱ راهنمایی کرد و به او گفت که آن شخص انجیلی صحیح و بدون تحریف در اختیار دارد و می‌تواند تو را به حقیقت برساند.

سفر سلمان به شهر موصل عراق و نصیبین ترکیه

بعد از وفات آن دانشمند زاهد و عبادتکار، سلمان به سوی موصل رفت و با دانشمند موصلی ملاقات نمود و ماجرا را برای او تعریف کرد. دانشمند موصلی، سلمان را به عنوان شاگرد خود پذیرفت ولی چندی نگذشت که او نیز وفات یافت. اما قبل از این که فوت کند، سلمان از او خواست که او را به شخص دیندار و دانایی همانند خودش راهنمایی کند.

۱- موصل یکی از شهرهای شمال عراق است که بر روی رودخانه دجله واقع شده است.

او هم کشیش دانایی را در شهر نصیبین به او معرفی کرد. سلمان \odot که طالب حقیقت بود و می‌خواست عبادت خدای یکتا را با آگاهی کامل و به بهترین کیفیت انجام دهد، از شهر موصل به شهر نصیبین ترکیه رفت و در آن جا با آن عالم مسیحی ملاقات نمود و با اخلاص تمام در خدمت او ماند؛ ولی چندی نگذشت که او نیز رحلت نمود و قبل از این که بمیرد، دانشمند دیگر را در شهر عموریه‌ی سوریه به سلمان معرفی کرد.

باخبر شدن سلمان از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان

سلمان \odot از آن‌جا به شهر عموریه^۱ رفت، و در خدمت آن دانشمند راهب ماند و در کنار کسب علم و معرفت، اموال بسیاری نیز به دست آورد، تا بالآخره اجل آن دانشمند نیز فرا رسید و رحلت کرد. اما قبل از این که بمیرد سلمان را از تحریف کتب سماوی و گمراه شدن همه‌ی مردم بر روی زمین خبر داد و به او گفت که: هیچ شخصی را سراغ ندارد که هم عابد باشد و هم نسبت به احکام دین مسیح بسیار آگاه باشد و در پایان سخنانش نیز او را از نزدیک بودن بعثت پیامبر آخر زمان \odot در دیار عربستان آگاه ساخت و به او گفت: آن پیامبر از شهر خود (مکه) به نخلستانی که میان دو کوه قرار گرفته (مدینه) هجرت خواهد کرد و آن پیامبر تابع حضرت ابراهیم عليه السلام می‌باشد.

او به سلمان گفت: پیامبر آخر زمان، سه نشانه دارد:

۱- صدقه قبول نمی‌کند.

۲- هدیه را قبول می‌کند.

۳- میان دو شانهِی او مهر نبوت وجود دارد.

حال تو اگر می‌توانی خودت را به آن سرزمین برسان.

۱- عموریه یکی از شهرهای قدیم سوریه بود.

سلمان در سرزمین عربستان

سلمان مدّتی بعد از وفات آن دانشمند، یک کاروان تجارتي را که از عربستان به آن جا رفته بود، ملاقات نمود. با آنها قرار گذاشت که اگر او را به عربستان ببرند، گله‌ی گوسفندان خود را به آنها خواهد داد.

آنها پیشنهاد سلمان را قبول کردند اما در میانه‌ی راه، در منطقه‌ای به نام «وادی القری» او را به یک تاجر یهودی فروختند. بدین وسیله او بعد از یک عمر جست‌وجوی حقیقت و کسب علم و معرفت، بالأخره به عنوان برده فروخته شد.

پس از مدّتی، یکی از یهودیان بنی قریظه که به وادی القری رفته بود سلمان را از صاحبش خرید و به مدینه برد.

سلمان با دیدن مدینه و نخل‌های فراوان و کوه‌های بزرگ و طرف مدینه، اوصافی را که از راهب عموریه شنیده بود به یاد آورد و از این که یکی از نشانه‌های راهب به تحقق پیوسته بود، بسیار خوشحال بود.

در آن زمان حضرت رسول‌الله در مکه‌ی مکّرمه مبعوث شده بود و مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌فرمود، اما فقط آنهایی که به مکه می‌رفتند، از دعوت آن حضرت آگاه می‌شدند.

سلمان که شب و روز نزد صاحبش مشغول کارهای سنگین و سخت بود، فرصتی برای صحبت کردن با کسی نداشت؛ بنابراین، از همه‌ی حوادث و پیشامدها بی‌خبر بود، تا این که بالأخره حضرت رسول به سوی مدینه هجرت کردند. اما قبل از این که وارد مدینه شوند، چند روزی در قبا به استراحت پرداختند.

رسیدن سلمان به خدمت حضرت رسول

در همان روزها سلمان بالای درخت خرما مشغول کار بود و آقایش پای درخت نشسته بود که پسرعمویش آمد و به او گفت: خدا قبیله‌ی اوس و خزرج را نابود کند. پرسید: چرا؟

گفت: مردی به نام «محمد» پیدا شده که ادعای پیغمبری می‌کند. او از مکه به قبا آمده و همه‌ی مردم را دور خود گرد آورده است.

سلمان با شنیدن این سخن از خوشحالی به لرزه افتاد و نزدیک بود از بالای درخت بیفتد. با عجله پایین آمد و از آنها پرسید: ماجرا از چه قرار است؟ محمد کیست؟ الان کجاست؟

آقایش خشمگین شد و سیلی محکمی به او زد و گفت: برو به کارت برس! سلمان نشانه‌های پیامبر آخر زمان را که از راهب عموریّه شنیده بود، به خاطر داشت. شب هنگام مقداری خرما برداشت و مخفیانه به قبا رفت و به حضور حضرت رسول اکرم مشرف شد و خدمت آن سرور عرض کرد: شنیده‌ام که شما انسان صالح و شایسته‌ای هستید و گروهی از غریبان و مستمندان نیز همراه شما هستند. من مقداری خرما به عنوان صدق برای شما آورده‌ام تا تناول بفرمایید. حضرت رسول به یاران خود اشاره فرمودند که آن خرماها را بردارند و بخورند اما خودشان از آن خرماها تناول نمودند.

سلمان از این که توانسته بود نشانه‌ی دیگری از محبوب و گم‌گشته‌ی خویش بیابد بسیار خوشحال و مسرور شد، اما چون فرصتی نداشت تا بیشتر با پیامبر بحث کند، نزد آقایش برگشت و ادامه‌ی تحقیقش را به فرصتی دیگر واگذار کرد.

چند روز بعد باخبر شد که حضرت رسول از قبا به مدینه تشریف برده‌اند؛ بنابراین، در اولین فرصت اندکی خرما را که برای خود جمع کرده بود، برداشت و مخفیانه به مدینه رفت و در مجلس حضرت رسول اکرم حاضر شد و خرماها را خدمت آن حضرت تقدیم نمود و عرض کرد: این خرماها را به عنوان هدیه قبول فرمایید.

حضرت $\bar{\text{O}}$ آن را قبول فرمودند و اندکی از آن خوردند و سپس میان یاران خود تقسیم کردند.

به این طریق دو نشانه از نشانه‌های پیامبری حضرت رسول برای سلمان ثابت شد و تنها یک مورد دیگر باقی مانده بود که سلمان می‌بایست راجع به آن اطمینان حاصل کند و آن مهر نبوت بود. سلمان منتظر بود تا بتواند آن را مشاهده کند.

مسلمان شدن سلمان $\bar{\text{O}}$

سلمان روزی پیامبر $\bar{\text{O}}$ را در قبرستان بقیع در حال تشیع جنازه‌ای مشاهده کرد. پس از سلام و عرض ادب، پشت سر آن حضرت به راه افتاد تا بتواند مهر نبوت آن سرور را ببیند.

پیامبر متوجه شد که منظور سلمان چیست؟ به همین خاطر وقتی به کنار قبر رسید، پارچه‌ای را که روی شانه‌هایش انداخته بود، کنار زد تا مسلمان مهر نبوت آن حضرت را به خوبی ببیند.

سلمان $\bar{\text{O}}$ وقتی مهر درخشان آن حضرت را دید، جلو رفت و آن را بوسید و به گریه افتاد و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد.

رسول اکرم $\bar{\text{O}}$ از گریه‌ی سلمان به شگفت آمده و علت گریه‌اش را از او پرسید. سلمان سرگذشت خود را از اول تا آخر برای پیامبر بازگو نمود. حضرت پس از شنیدن سخنان سلمان و سرگذشتش از او خواستند تا شرح حال خود را برای یاران نیز بازگو کند. سلمان تا آخر سال سوم هجری در قید بردگی بود و همین امر سبب شد که نتواند در جنگ «بدر» و «أحد» شرکت کند.

آزاد شدن سلمان از قید بردگی

بعد از جنگ «أحد»، پیامبر اکرم ﷺ از سلمان خواستند که با آقایش مکاتبه^۱ نماید، تا از قید بردگی آزاد گردد.

سلمان این امر را با آقایش در میان گذاشت. او شرط نمود که اگر سلمان سیصد درخت خرما برایش بکارد (البته به شرط سبز شدن) و همچنین چهل اوقیه طلا (حدوداً پنج کیلو) به او بدهد، آزاد است.

سلمان شروط آقایش را با پیامبر ﷺ در میان گذاشت. پیامبر ﷺ براساس مفاد آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲]^۲. به یاران دستور دادند، تا در کندن گودال برای کاشتن نخل‌ها با سلمان همکاری کنند. پیامبر عزیز خود نیز شخصاً در کاشتن نخل‌ها به سلمان کمک نمودند و به برکت ایشان، نخل‌ها زود سبز شدند.

بعد از مدتی مقداری طلا نیز به خدمت رسول خدا ﷺ آوردند تا در راه خدا به نیازمندان ببخشند. پیامبر آن طلاها را به سلمان دادند تا به آقایش بدهد و خود را آزاد کند. سلمان ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! با این مقدار کم چگونه آقایم قبول خواهد کرد که مرا آزاد کند؟

پیامبر بر آن طلا دعای برکت خواند و فرمود: اکنون برو آن را به آقایت بده و مطمئن باش خدا به آن برکت خواهد داد.

سلمان ﷺ سوگند یاد کرده است که آن مقدار طلا را که به ظاهر کم بود، وزن کردم، مشاهده نمودم چهل اوقیه (پنج کیلو) است.

او طلاها را به آقای خود داد و از قید بردگی آزاد شد. او بعد از آن توانست در همه‌ی غزوات شرکت نماید و همچون سربازی مخلص و فداکار در خدمت پیامبر باشد.

۱- مکاتبه در واقع قراردادی بود بین برده و آقایش که به موجب آن، برده می‌بایست خود را در مقابل پرداخت مبلغی پول (قسطی یا نقدی) از آقایش بخرد.

۲- «با یکدیگر مدد کنید بر نیکوکاری و پرهیزگاری».

هنگامی که پیامبر میان یارانش پیمان اخوت (برادری) برقرار می نمود، عقد اخوت او را با ابوالدرداء بست.

نقش سلمان در جنگ احزاب

پیامبر در سال پنجم هجری در مدینه‌ی منوره باخبر شدند که کفار مکه و سایر قبایل عرب آن ناحیه، به تحریک یهود ده هزار جنگ‌جوی مجهز به سلاح‌های جنگی به قصد قلع و قمع اسلام، به سوی مدینه‌ی منوره روانه کرده‌اند.

پیامبر ﷺ مهاجرین و انصار را جمع کرد تا با آنها درباره‌ی دفع این شرّ بزرگ، مشورت نماید. هر کدام از یاران پیامبر نظر خود را بیان نمودند، سلمان هم که به حضور در آن مجلس مشرف شده بود، رأی خود را خدمت حضرت رسول بیان نمود و گفت: در سرزمین عجم هرگاه لشکر انبوهی قصد شهری نماید و اهالی آن شهر توانایی مقاومت نداشته باشند، در اطراف شهر خود خندقی می‌کنند تا دشمن نتواند به آسانی حمله کند.

نظر سلمان ﷺ موردپسند همه قرار گرفت. پیامبر ﷺ فوراً برای تهیه‌ی ابزار و آلات و کندن خندق اقدام کردند و عبدالله بن ام مکتوم ﷺ را در مدینه به عنوان نماینده‌ی خود تعیین فرمودند. پیامبر دامنه‌ی کوه سلع را لشکرگاه خود ساختند و دستور دادند تا در راه ورودی کاروان‌ها به مدینه، خندق بزرگی بکنند. یاران با جدیت تمام به حفر خندق مشغول شدند و خود آن حضرت نیز برای قوت قلب یاران، به همراهی آنها کمک می‌کردند.

از آن جا که سلمان برای دست‌یابی به حق و حقیقت و یافتن پیامبر زحمات بی‌دریغی کشیده بود و عشق و علاقه‌ی عجیبی به او داشت، و همیشه در خدمت ایشان بود، پیامبر برای پاسخ‌گویی به آن همه محبت، سلمان را از اهل بیت خویش خواندند و فرمودند: «سلمان منّا آل البیت». «سلمان از آل بیت ماست»^۱. و این برای سلمان افتخار بزرگی بود.

۱- آلبانی محدث عصر حاضر درباره این حدیث گفته است: «ضعیف جدا» یعنی این حدیث بسیار ضعیف است.

برخی از فضایل و برتری‌های سلمان رضی الله عنه

سلمان یکی از یاران مشهور و باوفای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که خداوند توفیق خدمت به بهترین پیامبران خود را به آنها عطا فرموده بود تا با پیروی از سنت و فرمایشات آن حضرت، دین اسلام را تبلیغ نمایند.

فضیلت یاران پیامبر همین بس که خداوند متعال در قرآن کریم آنها را به بهشت جاویدان و نعمت‌های فراوان آن مژده داده و خشنودی خود را از آنها ابراز نموده است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز هر یک از آنها را «ستاره‌ی هدایت بشر» معرفی نموده، لذا بدگویی یا کوچکتزین بی ادبی نسبت به آنها، از بزرگترین گناه‌ها شمرده می‌شود. یکی از عادات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود که هر یکی از یارانش را به ویژگی و صفت خاصی معرفی می‌فرمودند.

سلمان رضی الله عنه نیز یکی از آن یاران عظیم‌الشان ایشان به شمار می‌رود که به خاطر ایمان و اخلاص و تلاش بی دریغ، به منازل عالیه و فضایل بی‌شمار نایل گردیده است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یاران گرامی ایشان، به منزلت و فضایل او گواهی داده‌اند. امام بخاری، مسلم و غیرهما - رحمهم الله تعالی - از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: ما خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم که سوره‌ی مبارکه‌ی «جمعه» بر آن حضرت نازل شد. وقتی حضرت آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [الجمعة: ۳].

«(و نیز مبعوث کرد آن پیامبر را) در قومی دیگر از بنی آدم که هنوز نه پیوسته اند با مسلمانان (یعنی فارس و روم)».

را تلاوت فرمود، یاران پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟

پیامبر بار اول و دوم به آنها جواب نداد، اما وقتی برای سومین بار از ایشان سؤال کردند، دست مبارک خود را بر سلمان نهادند و فرمودند: اگر دانش و دین در ثریا می‌بود،

مردانی از سرزمین فارس خود را به آن می‌رسانیدند و فرو می‌آوردند تا همه‌ی انسان‌ها از آن بهره‌مند شوند.

آری! آن اشخاص امثال سلمان هستند که برای رسیدن به حق و حقیقت، خوشی و راحتی را کنار گذاشته و آن همه سختی را تحمل کرده بود.

علم و دانش سلمان

علم یکی از نعمت‌های خداوند کریم است که برای به دست آوردن آن باید کوشش فراوان شود.

در فضیلت علم همین بس که سبب آشنایی با منعم حقیقی (خداوند \bar{A}) بوده و نیز راهی به سوی ایمان به خدای یکتاست. علم مهمترین سلاح در مقابل وساوس شیطان و اولین سبب از اسباب ثبات و پایداری انسان در دنیا و آخرت است. ارزش انسان به دانش اوست. دانشی که به خاطر رضای خداوند متعال، به آن عمل شود. بنابراین، انسان بدون علم هیچ ارزشی ندارد و علم نیز بدون عمل خالصانه، فاقد ارزش است.^۱

هرکس به علم خود جامه‌ی عمل بپوشاند، خداوند متعال دروازه‌های علم و معرفت را بر او باز نموده و حقیقت هر چیز را به او الهام خواهد کرد.

به همین خاطر، در دین اسلام بر کسب علم و دانش بسیار تأکید شده است و به اهل علم و دانش، ارزش و منزلت والایی داده شده است. سلمان \bar{O} از لحاظ علم و دانش در میان یاران گرامی رسول‌الله \bar{O} از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و از جمله‌ی دانشمندانی به شمار می‌رفت که از کتب آسمانی پیشین و ادیان سابق مطلق بود.

مفسر نامدار قرآن کریم، امام قتاده (رحمه الله)، در تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].

«ای محمد! به آنهایی که می‌گویند: تو فرستاده‌ی بر حق خدا نیستی، بگو: کافی است میان من و شما، خداوند متعال و کسی که به کتاب (قرآن یا کتب آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل) آگاهی دارد، گواه شود».

این چنین فرموده است: از جمله آگاهان به کتب آسمانی عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و تمیم الداری می‌باشند.

و از سفر طولانی سلمان $\bar{\circ}$ و استاد‌های مختلفی که داشته است، معلوم می‌شود که او از علوم پیشینیان اطلاعات و معلومات وسیعی فرا گرفته، و بعد از مسلمان شدنش هم یکی از یاران نزدیک پیامبر $\bar{\circ}$ و از خدمتگزاران مخلص او بوده، که باز هم از آن دریای علم و معرفت و چشمه‌ی فرهنگ و ادب، کسب فیض نموده است.

در روایت آمده که از حضرت علی $\bar{\circ}$ خواستند تا از سلمان سخن بگوید، ایشان چنین فرمودند: «او در میان ما، مانند لقمان حکیم است و از اهل بیت ما به شمار می‌رود. وی علوم اول و آخر را کسب نموده و دریایی است که هیچ‌گاه آب آن کم نخواهد شد و کسی هم به ته آن، نخواهد رسید!».

سلمان $\bar{\circ}$ علاوه بر این که به علم خود عمل می‌کرد، دوستان و آشنایانش را نیز به خیر و تقوای الهی و روش صحیح عبادت و اصول زندگی، سفارش و دعوت می‌کرد. امام بخاری از وهب بن عبدالله روایت کرده که بعد از آن که پیامبر $\bar{\circ}$ میان سلمان و ابوالدرداء عقد اخوت و برادری بست، روزی سلمان به خانه‌ی ابودرداء رفت و دید که ام‌الدرداء لباس کهنه پوشیده است، لذا سبب آن را از ام‌الدرداء پرسید. ام‌الدرداء گفت: برادرت ابوالدرداء نیازی به زن ندارد؛ زیرا شب‌ها را با عبادت سپری می‌کند و روزها را روزه می‌گیرد. در آن هنگام ابوالدرداء وارد شد. پس از خوش‌آمدگویی به سلمان، طعامی را برای او آورد و گفت: بفرما بخور که من روزه‌ام.

سلمان گفت: تا زمانی که روزهات را افطار نکنی و با من غذا نخوری، لب به غذا نخواهم زد. ابوالدرداء مجبور شد افطار نماید و همراه سلمان غذا بخورد.

چون شب شد، ابوالدرداء \odot خواست که از اول شب به قیام‌اللیل مشغول شود، اما سلمان به وی اجازه نداد. ابوالدرداء اندکی خوابید و باز هم برخاست. سلمان دوباره به او اجازه نداد و گفت: بخواب! هنوز فرصت هست. چون آخر شب شد، سلمان \odot گفت: اکنون برخیز تا با هم نماز تهجد بخوانیم. سپس به او گفت: ای ابوالدرداء! همانا خداوند بر تو حقی دارد و نفس تو نیز بر تو حقی دارد. همچنین خانوادهات بر تو حقی دارند، پس بکوش تا حق هر کدام را ادا کنی. ابوالدرداء این موضوع را برای حضرت رسول تعریف کرد. آن حضرت فرمودند: سلمان راست گفته است، وی عالم است.

در روایتی دیگر نیز چنین آمده که سلمان صبح یک روز جمعه به دیدار ابوالدرداء رفت، اما او خواب بود، چون علت خواب او را پرسید، گفتند: او شب‌های جمعه به عبادت برمی‌خیزد و روزهای جمعه نیز روزه می‌گیرد. سلمان از خانواده‌ی ابوالدرداء خواست تا غذایی آماده کنند. بعد از آن که خوراک آماده شد، ابوالدرداء را از خواب بیدار کرد و او را مجبور کرد که همراهش غذا بخورد.

مدتی بعد وقتی که ابوالدرداء ماجرا را برای پیامبر \odot تعریف کرد، آن حضرت به ابوالدرداء فرمودند: سلمان از تو داناتر است، و این جمله را برای تأکید سه بار تکرار کرده و فرمودند: هرگز نباید از میان شب‌ها، تنها شب جمعه را برای قیام‌اللیل و روز جمعه را به روزه گرفتن اختصاص داد.

ظاهر این دو روایت نشان می‌دهد که سلمان ابتدا ابوالدرداء را از اختصاص دادن شب و روز جمعه به قیام‌اللیل و روزه منع کرده، سپس ابوالدرداء تصمیم گرفته که همه‌ی شبها و روزهای هفته به اجرای چنین برنامه‌ای اقدام کند. لذا سلمان وقتی متوجه اشتباه او می‌شود، وی را از این اشتباهش نیز آگاه می‌کند. والله اعلم.

نظر فقها درباره‌ی روایت دوّم:

علمای اسلام فرموده‌اند که: اختصاص دادن شب جمعه به قیام اللیل مکروه می‌باشد، مگر برای آنهایی که کل هفته را - به جز روز جمعه - صبح تا شب مشغول کارند و شب به خاطر خستگی زیاد تا اذان صبح می‌خوابند. برای چنین افرادی قیام اللیل شب جمعه کراهت ندارد. همچنین اختصاص دادن روز جمعه نیز به روزه گرفتن مکروه می‌باشد، مگر این که فرد، یک روز قبل یا یک روز بعد از آن را هم روزه بگیرد. یا این که روز جمعه مصادف باشد با مناسبتی که روزه گرفتن در آن سنت باشد. نظیر روز عرفه، تاسوعا، عاشورا و غیره. دلیل کراهت آن، حدیثی است بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند با این عبارت: «لَا يَصُومَنَّ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَّا أَنْ يَصُومَ يَوْمًا قَبْلَهُ أَوْ يَوْمًا بَعْدَهُ»^۱. در روایت دیگری نیز، مسلم از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرمودند: «لَا تَخُصُّوا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بِقِيَامٍ مِنْ بَيْنَ اللَّيَالِي وَلَا تَخُصُّوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ بِصِيَامٍ مِنْ بَيْنَ الْأَيَّامِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي صَوْمٍ يَصُومُهُ أَحَدُكُمْ».

سلمان \odot دانشمندی بود که به علم و دانش خود یقین کامل داشت و همیشه آثار ایمان در اعمال و گفتارش آشکار بود. او هیچ‌گاه اعتقاد دینی خود را در مقابل هوای نفس و مصلحت شخصی‌اش کنار نمی‌گذاشت.

روزی سلمان، ابوالدرداء را به خواستگاری دختری فرستاد. ابوالدرداء از علم و برتری سلمان و منزلتش نزد پیامبر \odot بسیار سخن گفت. اما با این حال آنها معذرت خواسته و گفتند: ما دختر مان را به سلمان نمی‌دهیم، اما اگر خودت می‌خواهی موافقت خواهیم کرد. ابوالدرداء بدون تأمل همان‌جا موافقت خود را اعلام کرد؛ اما بعد پشیمان شد و وقتی که نزد سلمان برگشت از او عذرخواهی نمود، و ماجرا را برایش تعریف کرد.

۱- «هیچ کدام از شما روز جمعه را روزه نگیرد مگر این که یک روز قبل از آن یا یک روز بعد از آن هم روزه باشد».

سلمان گفت: من باید از شما معذرت بخواهم زیرا خداوند از روز ازل آن دختر را برای تو قرار داده بود، اما من او را برای خودم می‌خواستم.

سبحان‌الله! این بزرگترین دلیل بر وجود ایمان و یقین و مشاهده‌ی انوار توحیدی است. در چنین مواقعی اگر ایمان بسیار محکمی وجود نداشته باشد و انسان از قدرت خداوند و اراده‌ی او غافل باشد، مرافعه و مشاجره چنان بالا می‌گیرد که اگر نتیجه آن قتل و خون‌ریزی نباشد، حداقل تا روز قیامت با طرف مقابل قطع رابطه خواهد نمود.

آری! سلمان می‌دانست که: «أَنْ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ، وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ». یعنی: «آنچه خداوند نخواهد به تو برسد، ممکن نیست برسد. و آنچه که باید به تو برسد، تحت هر شرایطی به تو خواهد رسید». این ایمان مستحکم او بود که شخصیت او را این چنین عالی ساخته بود.

کار و کسب سلمان فارسی

سلمان رضی الله عنه در مدینه‌ی منوره، یکی از خدمتگزاران نزدیک و مخلص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود

وی چون تقریباً در تمام غزوات شرکت داشت، به همین خاطر در غنایم به دست آمده از آنها سهیم بود.

او با قناعت کامل، عمر شریف خود را در راه خدمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت به اسلام وقف کرده بود. حضرت عمر رضی الله عنه در دوره‌ی خلافت خود، وی را استاندار مداین نمود و حقوق وی را ماهانه مبلغ پنج هزار درهم تعیین کرد. سلمان با این که به آن پست و مقام والا و حقوق بسیار دست یافته بود، در خانه‌ی محقری زندگی می‌کرد و بیشتر کارهای خانه‌اش را از قبیل پخت و پز، پذیرایی از مهمان و... خودش انجام می‌داد. او برای امرار معاش و خرج خانه، با یک درهم شاخه‌ی مرطوب درخت خرما می‌خرید و با آن حصیر، زنبیل و... می‌بافت و دست‌بافت خود را به سه درهم می‌فروخت. از آن سه درهم، یک درهم صدقه می‌داد و با یک درهم دیگر زندگی‌اش را سپری می‌کرد و با یک درهم باقی‌مانده، دوباره شاخه‌ی درخت خرما می‌خرید و کلیه‌ی حقوقی که به دستور حضرت عمر رضی الله عنه از بیت‌المال دریافت می‌کرد، به مستمندان صدقه می‌داد.

زهد و ورع سلمان رضی الله عنه

زهد در شریعت اسلام به معنای جای ندادن دنیا و لذت‌های آن در دل و صرف نمودن مال دنیا در راه رضای خداوند متعال می‌باشد.

بنابراین، زاهد کسی است که در دنیا دل خود را به نسب، جمال، مقام و شهرت و مال... خوش نمی‌کند، اگر چه همه‌ی آنها را داشته یا دسترسی به آنها برایش میسر باشد.

انسان زاهد هرگز به وفور نعمت‌های الهی مغرور و فریفته نشده و برای از دست رفتنشان اندوهگین نخواهد شد.

زهد از انواع عبادت بوده و یکی از نشانه‌های ولایت و سروری است. ورع هم به معنای ترک امور بیهوده، اعم از نگاه، فکر، سخن، رفت و آمد و سایر حرکات ظاهری و باطنی می‌باشد.

بنابراین، انسان باید از عمر محدود خود، نهایت استفاده را ببرد و همیشه به اموری بپردازد که خیر و منفعت دین و دنیایش را در برداشته باشد تا سبب نجات و رستگاریش گردد.

ورع، اساس اسلام و رمز دینداری است. ابوهریره ع از پیامبر ع روایت کرده است که: ایشان فرمودند: فردای قیامت، اهل ورع و زهد، هم‌نشینان من می‌باشند.

و از امام احمد بن حنبل ع نقل شده که زهد بر سه نوع است:
نوع اول: ترک حرام، و این زهدی است که هر مسلمان باید به آن متّصف باشد؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که از همه‌ی محرمات دوری بجوید.

نوع دوم: ترک کارهای حلالی که جزء امور ضروری به حساب نمی‌آیند و انجام آنها گناه نیست؛ زیرا زیاده‌روی در امور مباح هم امکان دارد انسان را به غفلت بکشاند.

نوع سوم: ترک آنچه انسان را از خدای متعال غافل می‌گرداند، و این زهد عارفین بالله بوده و والاترین درجه‌ی زهد است که سلمان ع و بقیه‌ی اصحاب ممتاز حضرت رسول، از این زهد برخوردار بودند.

زمانی که دنیا به سلمان رو آورده بود و رهبری هزاران مسلمان را در بهترین و رونق‌ترین شهرهای دنیا (مداین عراق) به عهده داشت، با کمال ایمان و عزّت نفس و بدون هیچ اعتنایی به لذت‌های دنیوی، ورع و زهد حقیقی را توشه‌ی خود قرار داده و پست و مقام دنیوی را تنها وسیله‌ای برای اجرای احکام الهی و استقرار عدالت اجتماعی و ترویج حق و اشاعه‌ی فرهنگ دینی می‌دانست و بس.

حافظ ابونعیم در حلیۃ الأولیاء، از امام حسن بصری / نقل کرده که می‌گفت: «زمانی که سلمان ○ هر ماه پنج هزار درهم حقوق داشت و بر بیش از سی هزار مسلمان حاکم بود، یک عبا بیشتر نداشت، که با نیمی از آن خود را می‌پوشاند و نیمی دیگر از آن را فرش می‌کرد و بر روی آن نماز می‌خواند و حقوق خود را میان مستمندان تقسیم می‌کرد».

از مالک بن انس ○ روایت شده که: سلمان ○ در آغاز خانه‌ای نداشت و هر جا سایه‌ای می‌یافت، استراحت می‌کرد. تا این که یکی از دوستانش به او گفت: آیا نمی‌خواهی خانه‌ای برایت بسازیم که از گرما و سرما در امان باشی؟ سلمان گفت: چگونه خانه‌ای؟ دوستش گفت: خانه‌ای که طول و عرض و بلندی آن به اندازه‌ی خودت باشد. سلمان موافقت کرد و به این ترتیب خانه‌ای برایش ساختند که هرگاه در آن می‌ایستاد، سرش به سقف آن می‌رسید و هرگاه می‌خوابید، نمی‌توانست به راحتی پای خود را در آن دراز کند.

و از ابو عبدالرحمن سلمی ○ روایت شده که: سلمان با دختری از قبیله‌ی کنده ازدواج نمود. چون شب زفاف فرا رسید، بعضی از دوستانش تا خانه‌ی همسرش همراه او رفتند. وقتی به در خانه رسیدند، سلمان گفت: خداوند جزای خیرتان دهد حالا برگردید به خانه‌هایتان. وقتی خواست وارد خانه شود مشاهده کرد که خانه را مزین کرده‌اند و با پارچه‌های رنگارنگ «حجله» بسته‌اند. به همین خاطر ایستاد و گفت: این خانه بیمار شده که این گونه آن را پوشانده‌اید، یا کعبه به این جا آمده؟ و وارد آن خانه نشد تا وقتی که تمام آن پارچه‌ها را جمع کردند، مگر پارچه‌ای که به عنوان پرده‌ی در نصب شده بود. وقتی وارد خانه شد، مشاهده کرد چند نوع خوراک و مقداری وسایل خانه در آن جا قرار داده‌اند. گفت: این خوراک و وسایل برای کیست؟ گفتند: برای تو و همسرت.

سلمان گفت: ای دوستان! حضرت رسول اکرم ﷺ مرا به این توصیه نکرده، بلکه مرا وصیت نموده که متاع دنیا را جمع نکنم، مگر به مقدار توشه‌ی یک سفر که مسافر با خود برمی‌دارد.

و در گوشه‌ای دیگر خدمتگزارانی را دید که بر پای ایستاده‌اند، پرسید: این خدمتگزاران برای خدمت چه کسی آمده‌اند؟ گفتند: برای خدمت تو و همسرت. سلمان گفت: دوستان ارجمند! حضرت رسول ﷺ مرا به این امر توصیه نفرموده، بلکه مرا وصیت نموده است که کسی را نزد خود نگه ندارم، مگر آن کسی که با او ازدواج کرده‌ام.

سپس به زنانی که آن جا بودند - از همسایگان و دوستان - گفت: آیا من و همسرم را به حال خودمان وامی‌گذارید؟ آنها گفتند: آری! و از آن جا بیرون رفتند. پس از آن، سلمان پرده را کشید و در کنار همسرش نشست و دست خود را بر پیشانی او نهاد و برای او دعای خیر و برکت کرد و به او گفت: آیا به حرفم گوش می‌دهی و مطیع فرمانم خواهی بود؟

همسرش گفت: من این جا نشسته‌ام که گوش به فرمان تو باشم. سلمان گفت: حضرت رسول ﷺ مرا سفارش نموده که هرگاه با همسرت نشستنی، او را به طاعت و فرمانبرداری خداوند متعال امر کن. آنگاه هر دو بلند شدند و نماز سنت زفاف را به جا آوردند. صبح روز بعد، عده‌ای از یاران سلمان به زیارتش رفتند و ضمن احوال‌پرسی از او پرسیدند که همسرت چگونه بود؟ سلمان ابتدا توجهی به پرسش آنها نکرد؛ اما وقتی چندین بار آن را تکرار کردند، سلمان در جواب آنها گفت: خداوند عزوجل دروازه‌ها و پرده‌ها را برای این قرار داده، تا اموری که در پشت آنها انجام می‌گیرند، از انظار مردم مستور باشند. بنابراین، به هیچ عنوان برای انسان مؤمن صحیح نیست که از آنچه مخفیانه در پشت پرده‌ها انجام می‌گیرد، کنجکاوی کند؛ زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اگر کسی اموری را که در پشت پرده با همسرش

انجام می‌دهد برای دیگران بازگو نماید، همانند الاغی است که در انظار مردم با جفت خود نزدیکی می‌کند»^۱.

از ابولیبی کندی نقل شده که: روزی برده‌ی سلمان به او گفت: مرا به خودم بفروش تا آزاد شوم.

سلمان گفت: مگر چیزی داری که خودت را بخری؟

برده گفت: خیر. سلمان گفت: پس از کجا می‌آوری؟

برده گفت: از مردم جمع می‌کنم.

سلمان گفت: آیا می‌خواهی صدقات و چرک اموال مردم را به من بخورانی؟ هدف از ذکر این روایت، بیان اخلاق و رفتار سلمان است که در حقیقت از رهروان حقیقی حضرت رسول ﷺ و از جمله راهنمایان امین و مخلص ما به سوی حق و حقیقت می‌باشد. چنان که حضرت محمد ﷺ فرمودند: «أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»^۲. یعنی: «یاران من مانند ستاره‌های آسمان هستند، به هر کدام اقتدا نمایید، راه راست را یافته‌اید».

ما باید بدانیم همان‌طور که این بزرگان در همه‌ی لحظات عمر خویش، شخصیت اسلامی خود را نگه داشته و از بسیاری از امور مباح دوری گرفته‌اند، ما نیز اگر بخواهیم می‌توانیم از کلیه‌ی محرّمات و کارهایی که در آنها شبهاتی وجود دارد، دوری نماییم و از الگوهای که پیامبر ﷺ مشخص نموده، پیروی نماییم.

۱- این روایت را ابونعیم در حلیة الأولیاء و امام ذهبی در سیر اعلام و... آورده‌اند.

۲- محدث عصر حاضر (آلبانی) و علمای گذشته حدیث درباره این حدیث گفته‌اند: این حدیث «موضوع» یعنی ساختگی است و صحیح نمی‌باشد. و این حدیث هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن مشکل دارد و استدلال به این حدیث درست نیست، زیرا نسبت دادن چیزی به رسول الله ﷺ که نگفته است جایز نمی‌باشد. (مصحح)

اما اگر در زندگی خود - مانند حیوان - هیچ هدفی نداشته باشیم و هر کاری را به تبعیت از هواهای نفسانی و یا تقلید از دیگران انجام دهیم و از اسوه‌های نیک و حسنه خود دوری بگیریم، آنگاه زمان بدبختی و ذلت ما فرا می‌رسد. پس نباید وجود حقیقی خود را از دست داد. این حقیقتی است که با چشم خود می‌بینیم و با گوش خود می‌شنویم و هیچ نیازی به دلیل و برهان ندارد.

در حال حاضر، بسیاری از مسلمانان، کارهایی انجام می‌دهند که با احکام دین مقدس اسلام منافات کامل دارد. در منازل، مجالس، خیابان‌ها، معاملات، اداره‌ها، جشن‌ها و تفریح‌ها محرّماتی انجام می‌گیرد که پشت انسان مسلمان را می‌شکند. با دیدن آنها این سؤال پیش می‌آید که این قبیل افراد چگونه می‌توانند ادعا کنند که مسلمان هستند و از حضرت رسول ﷺ پیروی می‌نمایند.

آری! عامل اصلی تمام بدبختی‌های امروز و دیروز مسلمان‌ها، دور شدن از تقوای الهی و کناره‌گیری از دستورات پیامبر ﷺ و اصحاب کرام ایشان است. که اولین و مهمترین عارضه‌ی خطرناک و اسفانگیز آن، حبّ دنیا و غفلت از آخرت می‌باشد.

حبّ دنیا انسان را از واجباتش باز می‌دارد و غفلت از آخرت او را به سوی ارتکاب گناه می‌کشاند. این دو صفت کم‌کم انسان را از مسیر حق خارج نموده و او را به وادی ضلالت و گمراهی و سرانجام به قعر جهنم سوق می‌دهند.

سلمان ﷺ در خوراک نیز ورع را رعایت می‌کرد. او نیز مانند سایر صحابه‌ی کرام، اعتقاد داشت که انسان برای خوردن و آشامیدن آفریده نشده و می‌دانست که سیری زیاد، نه تنها سبب غفلت و تاریکی دل می‌شود، بلکه بیماری‌های جسمی را نیز به دنبال خواهد داشت. بنابراین، تنها به اندازه‌ای که برای عبادت و طاعت خداوند متعال توانایی داشته باشد، می‌خورد و می‌آشامید. و چه بسا شب‌هایی که خود گرسنگی را تحمل می‌کرد و خوراک خود را به فقرا و نیازمندان می‌بخشید.

ابن ماجه و حاکم - رحمهما الله تعالى - از عطیه بن عامر ○ روایت کرده‌اند: سلمان را دیدم که وی را به خوردن غذا مجبور می‌کنند اما او می‌گفت: کافی است بیشتر از این نمی‌خورم؛ زیرا من از رسول خدا ○ شنیدم که می‌فرمود: سیرترین مردم در دنیا، گرسنه‌ترین آنها در آخرت می‌باشند. و باز به من فرمود: ای سلمان! همانا که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

گرچه سلمان عابدی زاهد بود و از بسیاری از مباحات دوری می‌کرد، اما گاهاً در فرصت‌های مناسب، برای خوشحال بودن اهل مجلس، شوخی‌هایی در خور مجلس می‌نمود.

امام طبرانی / از ابی وائل نقل کرده که: روزی من و یکی از دوستانم به زیارت سلمان رفتیم. چون وقت غذا شد، سلمان گفت: اگر رسول خدا ○ ما را از تکلف نهی نکرده بودند، تا آن جا که در توان داشتیم، از شما پذیرایی می‌کردم، اما حال آنچه داریم برایتان می‌آورم و خود را به تکلف و سختی نمی‌اندازم.

آنچه سلمان در منزل داشت، چیزی نبود به جز اندکی نان و نمک و آب. دوستم گفت: اگر در آب نمک مقداری زعفران (پونه‌ی کوهی = اوشن) می‌ریختی، بسیار خوشمزه می‌شد. سلمان به خاطر اکرام و حرمت مهمان‌هایش، آفتابه‌ی خود را در گرو فروشنده‌ی زعفران نهاد و آن را نیز آورد. بعد از صرف غذا، دوستم دعای بعد از طعام را خواند و گفت، «الحمد لله الذی قنّنا بما رزقنا»، یعنی: «سپاس باد خداوندی که ما را به آنچه روزی رسانده، قانع ساخته است».

سلمان چون این دعا را از او شنید، گفت: اگر به رزقت قانع بودی اکنون آفتابه‌ی من در گرو فروشنده‌ی زعفران نمی‌بود.

ابونعیم و طبرانی - رحمهما الله تعالى - از ابوالبختری نقل کرده‌اند که: روزی اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله به زیارت سلمان مشرف شده و پس از اسلام و عرض ادب، گفتند: آیا شما یار رسول الله هستید؟ سلمان گفت: نمی‌دانم.

چون آن دو مشکوک شدند، سلمان گفت: یار حقیقی رسول ﷺ کسی است که همراه آن حضرت وارد بهشت شود.

پس از آنکه اشعث و جریر مطمئن شدند که وی سلمان فارسی ﷺ است، گفتند: ما از نزد ابوالدرداء آمدیم.

سلمان گفت: پس هدیه‌ای که به شما داده تا به من برسانید کجاست؟

گفتند: ابوالدرداء هدیه‌ای به دست ما نداده است!

سلمان گفت: از خدا بترسید و امانتی را که در اختیار شماست، ادا نمایید؛ زیرا هر کسی که از نزد ابوالدرداء به این جا آمده، حتماً هدیه‌ای نیز برای من آورده است.

آنها گفتند: خواهش می‌کنیم ناراحت نشوید، این اموال و دارایی‌های ماست، هرچه می‌خواهید از آن بردارید.

سلمان گفت: من چیزی جز هدیه‌ی خود نمی‌خواهم.

گفتند: به خدا سوگند که ابوالدرداء چیزی به من دست ما نداده، اما وقتی که می‌خواستیم حرکت کنیم، به ما توصیه نمود جایی که شما می‌روید شخصی وجود دارد که رسول‌الله ﷺ وی را بسیار دوست می‌داشت پس هرگاه آن جا رسیدید، نزد او بروید و سلام مرا نیز به او برسانید.

سلمان گفت: من هدیه‌ای جز همین (سلام) از شما نمی‌خواهم و چه هدیه‌ای بهتر از

این؟

تواضع و فروتنی سلمان

ابونعیم اصفهانی / در حلیة الأولیاء از ابوهریره ﷺ روایت کرده که رسول‌خدا

ﷺ فرمودند: «من تواضع لله رفعه الله». یعنی: «کسی که به خاطر خدا فروتن شد،

خداوند در دنیا و آخرت مقام و منزلت والایی به او خواهد داد».

سلمان \odot فردی متواضع و فروتن بود و همین صفت نیکو سبب شهرت او در دنیا شد.

در این فصل، برای عبرت گرفتن از اخلاق ایشان، چند نمونه از تواضع و فروتنی او را بیان می‌کنیم.

امام احمد / از ابوقلابه نقل کرده که مردی خدمت سلمان \odot مشرف شد. او را در حالی دید که آرد خمیر شده را پیمانه زده و نان می‌پزد. آن مرد گفت: چرا خودت نان می‌پزی؟

سلمان گفت: خدمتگزارم را برای انجام کار دیگری فرستاده‌ام و دوست ندارم که دو کار را در یک وقت به او بسپارم.

سپس آن مرد گفت: فلان کس به شما سلام رساند.

سلمان گفت: کی از نزد او آمدی؟

آن مرد گفت: مدتی قبل.

سلمان گفت: اگر سلام او را نمی‌رسانیدی، امانتی بود که بر گردنت می‌ماند. از این ماجرا چند نتیجه می‌توان گفت:

- ۱- مستحب بودن فرستادن سلام به دوست یا آشنا به واسطه‌ی شخصی دیگر.
- ۲- یاران رسول اکرم \odot هم مانند آن حضرت از کار کردن در خانه و کمک به همسر و خدمتگزار خویش دریغ نمی‌ورزیدند.
- ۳- مهر و محبت سلمان نسبت به خدمتگزارش.
- ۴- لزوم رسانیدن سلام کسی که از تو می‌خواهد سلامش را به کسی دیگر برسانی.
- ۵- سلام نیز یک امانت است و نباید کوچک شمرده شود.
- ۶- زیارت اهل فضل و کمال.

ابونعیم در کتاب حلیه، از ثابت بنانی (رحمه الله) نقل کرده که وقتی سلمان \odot امیر مدائن بود، مردی از اهل شام در بازار او را دید و به گمان این که او حمّال است، از او خواست تا کوله‌بارش را بردارد.

سلمان O بنا به دستور آن مرد، کوله‌بار او را بر دوش نهاد و همراه او رفت. مردم چون سلمان را می‌دیدند که کوله‌باری را بر دوش نهاده، از او می‌خواستند تا آن کوله‌بار را از روی دوشش بردارند و به او کمک کنند، اما سلمان اجازه نمی‌داد و می‌گفت: این امانت به من سپرده شده است، پس خودم آن را برمی‌دارم. آن مرد غریب از این که مردم زیاد به او احترام می‌گذاشتند، به شگفت آمد و پرسید: مگر این مرد کیست که این همه به او احترام می‌گذارند؟

مردم گفتند: این مرد، سلمان، یار وفادار و مخلص رسول الله O و امیر این شهر است.

آن مرد شرمنده شد و از سلمان معذرت‌خواهی کرد و گفت: من شما را نشناختم، خواهش می‌کنم اجازه دهید کوله‌بار را از روی دوشتان بردارم.

اما سلمان قبول نکرد و گفت: من قصد کردم که به خاطر خدا به تو کمک کنم و تا وقتی که بارت را به مقصد نرسانم، آن را بر زمین نخواهم گذاشت.

باز در کتاب حلیة الأولیاء آمده که: «سلمان چون از قریش شنید که به نسب خود افتخار می‌کنند، به آنها گفت: «من از نطفه‌ی چرکین آفریده شده‌ام و سپس مرده‌ای بدبو خواهم گشت، پس از آن اعمال مرا خواهند سنجید، اگر کفّی حسنام سنگین باشد، من بزرگوار و شریفم و اگر کفّی حسنام سبکتر باشد، پس من پست و ناچیزم».

ابوالبختری نیز نقل کرده که: مردی از قبیله‌ی بنی عبس در عراق، از بهر فراگرفتن علم و ادب هم صحبت سلمان فارسی O شد.

وی هر چه قدر می‌کوشید به سلمان خدمتی کند، نمی‌توانست؛ زیرا اگر او آرد را خمیر می‌کرد، سلمان نان می‌پخت، اگر برای الاغش علف جمع می‌کرد، سلمان نیز به او آب می‌داد و ... یعنی سلمان هرگز به دیگران اجازه نمی‌داد کارهای شخصی او را انجام دهند.

شجاعت سلمان

یکی از صفات بارز یاران رسول اکرم این بود که همیشه حق‌گرا بودند و دفاع از حق را از واجبات اساسی خود می‌دانستند.

بنابراین، وقتی می‌دیدند که یکی از آنها مرتکب کوچکترین خلافی شده است، بدون هیچ تعارفی در مقابل او می‌ایستادند، تا او را به راه حق برگردانند. سلمان نیز از جمله یاران دلاور و شجاع پیامبر اکرم بود.

در حلیه الأولیاء نقل شده که در یکی از جنگ‌های دوران حضرت عمر مقداری پارچه غنیمت گرفته شد. حضرت عمر آن پارچه‌ها را میان یاران تقسیم نمود. به هر کدام یک تکه پارچه (به اندازه‌ی لنگ یا عبا) رسید.

وقتی بالای منبر رفت تا موعظه کند، سلمان مشاهده کرد که او دو تکه از همان پارچه‌ها را پوشیده است. وی پس از حمد و ثنای پروردگار، به مردم گفت: آگاه باشید و سخنانم را بشنوید. سلمان بلند شد و گفت: ما به سخنانت گوش نمی‌دهیم.

حضرت عمر گفت: چرا؟

سلمان گفت: چون شما هنگام تقسیم پارچه‌ها به هر نفر یک تکه داده‌اید، اما خودتان دو تکه از آنها را پوشیده‌اید.

حضرت عمر گفت: شتاب نکن، تا برایت ثابت شود که چرا من دو تکه از آن پارچه‌ها را پوشیده‌ام. سپس پسرش عبدالله را صدا زد و به او گفت: ای عبدالله! آیا این پارچه‌ها پارچه‌ی اضافه سهم شما نیست؟

عبدالله گفت: آری! این سهم من است.

آنگاه سلمان گفت: اکنون هر چه می‌خواهی بگو که ما آماده‌ی شنیدن حرف‌هایت هستیم.

این ماجرا، بیانگر شجاعت سلمان است که علی‌رغم مقام و جایگاه ویژه‌ی ایشان، خلیفه‌ی مسلمانان را که از برجسته‌ترین یاران پیامبر بود، وادار به توضیحات می‌کند تا

همگان بدانند که در حکومت اسلامی، رهبر در مقابل تمام مردم مسؤول بوده و در صورت لزوم، بایستی برای رفع شبهات، برای مردم توضیح بدهد.

از طرفی دیگر این ماجرا نشان‌دهنده‌ی صحه‌ی صدر و فروتنی حضرت عمر ○ می‌باشد که بدون در نظر گرفتن مقام و موقعیتش، با کمال خون‌سردی از خود دفاع نموده و رفع شبهه می‌نماید.

آری! پیامبر عظیم‌الشأن، این الگوی کامل و واقعی بشریت، شاگردان خویش را این چنین نیکو تربیت می‌کند.

متأسفانه امروزه به خاطر دوری از حقیقت دین و ضعف ایمان، نه امیر و حاکم متواضعی وجود دارد که در مقابل حق و حقیقت فروتن باشد و نه نصیحت‌کننده‌ی مخلص و شجاعی همانند سلمان. اگر تعداد کمی هم وجود داشته باشند، گوش شنونده‌ای وجود نخواهد داشت.

تا وقتی که جامعه فاقد این دو عنصر مهم باشد، انواع منکرات و فحشا بر افکار و رفتار مردم چیره خواهد شد. چه بسا مردم نیز به خاطر بی‌اطلاعی از دین، منکرات و فحشا را بسیار پسندیده و نیکو خواهند دانست.

اللَّهُمَّ رَدِّنا إلى الإسلام رَدًّا جَمِیلًا، وول علينا خیارنا ولا تولِّ علينا شرارنا!.

۱- «پروردگارا، ما را به بهترین وجه به اسلام بازگردان و بهترین انسان‌ها را حاکم ما قرار بده، و بدترین آنها را حاکم و پادشاه ما مگردان.»

کرامات سلمان

به عقیده‌ی اهل سنت و جماعت، کرامات اولیای خدا حقّ است و نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت باری تعالی می‌باشد.

امام نووی در کتاب *بستان العارفین*^۱ و علامه ابن تیمیه در *مجموع فتاوی*، جلد یازده قدیمی و علامه شیخ یوسف نبهانی در *مقدمه‌ی کتاب جامع کرامات اولیا*، درباره‌ی این موضوع بحث مفصّل و بسیار مفیدی دارند که می‌توان به آن منابع رجوع کرد.

حافظ ابونعیم از حارث بن عمیر این چنین نقل کرده است: هنگامی که به مدائن رسیدم، مردی را دیدم که لباس کهنه‌ای پوشیده بود و پوست حیوان قرمز رنگی را می‌تراشید. همین که مرا دید، گفت: خواهش می‌کنم اندکی صبر کن و همان وقت وارد اتاقی شد.

من از کسی که آن جا ایستاده بود، پرسیدم این مرد کیست؟
او گفت: این مرد سلمان فارسی است.

سپس او در حالی که لباس سفید و پاکیزه‌ای پوشیده بود، از آن اتاق بیرون آمد و به سوی من شتافت و همانند کسی که مرا می‌شناسد با من مصافحه کرد و احوال‌پرسی نمود.

من به او گفتم: ما تا به حال همدیگر را ندیده‌ایم و یکدیگر را نمی‌شناسیم، پس چرا شما مانند یک آشنا با من برخورد می‌کنید؟

سلمان گفت: به خدا سوگند همین که شما را دیدم روح من شما را شناخت؛ آیا شما حارث بن عمیر نیستید؟

وی گفت: آری! من همانم که می‌فرمایید.

۱- جناب شیخ محمد علی خالدی، سلطان العلماء، این کتاب را شرح و بسط داده و ریاض السالکین نامیده است.

سلمان گفت: من از رسول خدا ○ شنیدم که می‌فرمود: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاقَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ!»!

باز از او نقل کرده‌اند که: روزی به اتفاق مهمانش از مدائن بیرون رفتند. چشمشان به گله‌ی آهوئی افتاد که در حال چرا بودند و نیز پرندگانی که در آسمان پرواز می‌کردند. سلمان نظری به آنها انداخت و گفت: ای کاش یک آهو و یک پرنده نزد من می‌آمدند تا بتوانم از مهمانم پذیرایی کنم. خداوند آرزوی سلمان را برآورده ساخت و آهو و پرنده نزد وی آمدند. مهمان از دیدن این صحنه به شگفت آمده و گفت: سبحان الله! اگر با چشم خود نمی‌دیدم، هرگز باور نمی‌کردم.

سلمان ○ گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ آیا تا به حال کسی را دیده‌ای که از خدای یکتا اطاعت نماید و خداوند آرزویش را برآورده نسازد؟!.

۱- «ارواح همانند سربازان گرد هم آمده‌اند، پس هر کدام از آنها دیگری را بشناسد، با او متحد می‌شود و هر کدام را نشناسد، از او کناره‌گیری می‌کند».

نقش سخن در معرفی انسان

بهترین وسیله برای شناخت انسان، سخن‌های اوست. مثلاً: اگر از شخصی سخن‌هایی شنیده شد که مضمون آن یادآوری مرگ و جهان آخرت بود، باید دانست که آن شخص دارای دلی صاف و فکری سالم و تصویری صحیح است و هدفش سعادت و نیکبختی دیگران می‌باشد.

اما اگر سخن‌های شخصی، باعث شد که انسان نسبت به دیگران بدبین شده یا از پروردگارش غافل بماند، باید دانست که چنین شخصی دارای دلی تاریک، فکری فاسد و تصویری باطل است.

از این رو عرفا گفته‌اند: سخن‌های انسان مظهر قلب و شخصیت اوست. یکی از مهمترین چیزهایی که سبب جاری شدن حکمت بر زبان انسان می‌شود، زهد و اخلاص در اعمال است.

از سلمان \odot که در میان یاران رسول‌الله از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و از پیشوایان زهد و تقوا به شمار می‌رفت، فرمایشات بسیار گوهرباری نقل شده که هر جمله از آن، انسان را از خواب غفلت بیدار کرده و او را در راه رسیدن به هدف اصلی‌اش (رضای خداوند) یاری می‌کند و به او قوت ایمان می‌بخشد تا از سرگردانی در تاریکی‌های زندگی و شهوات نفس نجات یابد.

برخی از فرمایشات گوهربار سلمان \odot

۱- حفص بن عمرو سعدی از عمویش نقل نموده که: سلمان \odot به شخصی از قبیله‌ی بنی عبس گفت: برادرم! علم بسیار زیاد است و عمر کوتاه، پس علمی را بیاموز که در امور دینت به آن نیاز داری و عمر خود را در آنچه به آن نیاز نیست، صرف نکن.

۲- از ابی سعید وهبی نقل شده که سلمان O فرمود: مثال انسان مؤمن در دنیا، شخص بیماری است که دکترش بیماری او را تشخیص داده و دارویش را نیز در اختیارش نهاده و همیشه مراقب اوست. هرگاه خواست چیزی بخورد که برایش زیان آور بوده یا علاجش را به تأخیر اندازد، او را از خوردن آن منع می‌کند تا بیماریش کاملاً شفا یابد.

خداوند متعال فرد مؤمن را در دنیا از بسیاری از چیزهایی که دوست دارد برحذر می‌دارد اما در مقابل او را بعد از مرگش، به بهشت جاویدان خواهد رساند.

۳- از جریربن عبدالله نقل شده که سلمان O هنگام نصیحتش به او گفت: ای جریر! در دنیا به خاطر خدا فروتن باش، زیرا کسی که در دنیا به خاطر خدا فروتن شود، خداوند متعال او را سربلند و سرافراز خواهد کرد.

ای جریر! آیا می‌دانی تاریکی‌های قیامت از چیست؟ گفتم: خیر! سلمان گفت: از ستم‌های مردم نسبت به یکدیگر.

۴- از ابوالبختری نقل شده که سلمان O گفت: مثال دل و بدن انسان، مثال فرد معلولی است که به دوست نابینایش می‌گوید: من خرماها را می‌بینم ولی نمی‌توانم آنها را بردارم، تو مرا بردار تا برویم آنها را برداریم.

سلمان O با این مثال می‌خواهد به ما بفهماند که انسان ضمن اراده کردن، باید حرکتی هدفمند نیز داشته باشد. زیرا اراده کردن بدون حرکت و تلاش، سودی ندارد.

۵- قتاده از حضرت سلمان O چنین نقل کرده است: هرگاه پنهانی کار ناشایسته‌ای انجام دادی، بکوش تا مخفیانه کار شایسته‌ای نیز انجام دهی. و هرگاه آشکارا کار بدی انجام دادی، پس بکوش تا آشکارا کار نیکی نیز انجام دهی.

۶- از یحیی بن سعید نقل شده که ابوالدرداء به سلمان نامه نوشت که خود را به سرزمین مقدس برساند، اما سلمان در جواب او نوشت: هیچ زمینی انسان را مقدس نمی‌کند بلکه این عمل است که انسان را مقدس می‌کند.

۷- ابی عثمان النهدی از سلمان O نقل نموده که: سه کس مرا به شگفتی می‌اندازند:

الف - کسی که در دنیا آرزوهای دور و دراز دارد در صورتی که مرگ در پی اوست.
 ب - انسان گناهکاری که خدا او را فراموش نخواهد کرد و حتماً به اعمال او رسیدگی خواهد کرد، در حالی که او غافل و بی خبر هر لحظه در پی گناه دیگری است.
 ج - کسی که همیشه خوشحال و خندان است، در حالی که نمی داند پروردگار عالمیان از او خشمگین است یا خشنود؟!.

و سه چیز آن قدر مرا اندوهگین می سازند که هرگاه به آنها می اندیشم، به گریه می افتم:
 الف - جدایی از محمد ﷺ و یارانش.

ب - صحنه‌ی هولناک قیامت و عذاب‌های آن.

ج - ایستادن در مقابل خداوند متعال در حالی که نمی دانم به بهشت خواهم رفت یا دوزخ؟

۸- باز ابی عثمان از او نقل نموده است که: هر مسلمانی که مخلصانه و با خضوع و خشوع در مقابل پروردگارش نماز بگذارد، حتماً لشکری از فرشتگان به او اقتدا می نمایند.
 ۹- میمون بن مهران از او چنین نقل کرده است: مردی خدمت سلمان ﷺ آمد و خواهش نمود تا او را نصیحت کند.

سلمان ﷺ به او گفت: هیچ‌گاه حرف نزن!

آن مرد گفت: کسی که در میان مردم زندگی کند، نمی تواند حرف نزند.

سلمان گفت: پس اگر خواستی سخنی بگویی، بکوش تا در راه خیر و حق صحبت کنی، در غیر این صورت ساکت باش و صحبت نکن.

آن مرد گفت: باز هم مرا نصیحت کن! سلمان ﷺ گفت: هیچ‌گاه خشمگین مشو!

آن مرد گفت: گاهی ناچارم خشمگین شوم.

سلمان گفت: پس اگر خشمگین شدی، مواظب دست و زبان خود باش!

آن مرد گفت: باز هم مرا نصیحت کن!

سلمان ﷺ گفت: هیچ‌گاه با مردم معاشرت نکن!

آن مرد گفت: اما کسی که در میان مردم زندگی می‌کند، نمی‌تواند با مردم معاشرت نکند.

سلمان گفت: پس اگر با مردم معاشرت نمودی، در گفتار و کردارت راستگو و امانتدار باش!

۱۰- ابی عثمان النهدی از سلمان ○ چنین نقل کرده است: بنده‌ای که در هنگام آسایش و راحتی، خدای خود را فراموش نکرده و باوی به راز و نیاز بپردازد، وقتی که در حال سختی و مصائب دعا کند، فرشتگان می‌گویند: آواز آشنایی از بنده‌ای ضعیف و ناتوان شنیده می‌شود، پس فوراً به کمک او می‌شتابند.

اما اگر بنده‌ای در وقت آسایش و راحتی، از خدای خود غافل بماند و با او راز و نیاز نکند، چون در حالت سختی و گرفتاری دعا کند و به راز و نیاز بپردازد، فرشتگان می‌گویند: آواز غریبی از بنده‌ای ضعیفی شنیده می‌شود و به کمک او نمی‌شتابند.

۱۱- برده‌ی زید بن صوحان می‌گوید: روزی من همراه مولایم زید، در بازار بودم. سلمان را دیدم که مقدار زیادی مواد غذایی خریده است. مولایم به او گفت: ای ابو عبدالله! شما یار پیامبر هستی، پس چرا اسراف نموده و این همه مواد غذایی خریده‌ای؟ سلمان گفت: اگر انسان قوت و غذای خود را تأمین کند، آسوده‌خاطر خواهد بود و از شرّ و سوسه‌ها نجات یافته و در عبادت نیز کوشاتر خواهد بود.

۱۲- سعید بن وهب می‌گوید: روزی من و سلمان به عیادت یکی از دوستان رفته بودیم. سلمان ○ به دوستان گفت: خداوند عزوجل بنده‌ی مؤمن خود را مبتلا می‌کند، سپس او را عافیت می‌بخشد و آن بلا کفاره‌ی گناهان او خواهد شد، لذا چون بهبود یافت در انجام عبادات کوشاتر خواهد بود.

اما وقتی خدا بنده‌ی غافل و خلافکار خود را مبتلا ساخته و سپس او را عافیت می‌بخشد، او مانند شتری که سال‌ها در بند بوده و سپس آزاد شده، باز به همان جای اولش برگشته و به گناه و معصیت می‌پردازد، زیرا حکمت بیماری خود را نمی‌داند.

تقسیم انسان‌ها از نظر سلمان O

در تاریخ ابن اثیر و سیر امام ذهبی آمده که شخصی به نام طارق بن شهاب، یک شب نزد سلمان رفت تا ببیند که سلمان چگونه شب زنده‌داری می‌کند. سلمان اواخر شب از خواب بیدار شد و به عبادت پرداخت. آن مرد به او گفت: من گمان می‌کردم که شما تمام شب را به طاعت و عبادت می‌پردازید در حالی که شما فقط اندکی از شب را به عبادت اختصاص دادید.

سلمان گفت: شما اگر نمازهای فرض را به موقع و با حضور قلب ادا کنید، به شرط آن که مرتکب گناهان کبیره نشوید، کفاره‌ی گناهان کوچک خواهند شد.

اما بدان که مردم بعد از نماز عشاء به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی که گناه و معصیت در دفتر اعمالشان بیشتر می‌شود و هیچ پاداشی به آنها داده نمی‌شود. این گروه، تاریکی شب و غفلت مردم را غنیمت شمرد و به ارتکاب معصیت می‌پردازند.

گروه دوم: کسانی که اجر و پاداش تحصیل کرده و مرتکب هیچ گناهی نمی‌شوند. این گروه، برخلاف گروه اول، از فرصت خویش برای ذکر و طاعت و عبادت استفاده نموده و بر حسنات خویش می‌افزایند.

گروه سوم: کسانی که نه مرتکب گناهی می‌شوند و نه از اجر و ثوابی بهره‌مند خواهند شد. این گروه، کسانی هستند که تمام شب را می‌خوابند. آنها گرچه در مجالس لهو و لعب شرکت نموده‌اند، اما به ذکر و نماز نیز نپرداخته‌اند.

بیماری سلمان

بعد از آن که سلمان با تحمل رنج و مشقت فراوان به هدف خود رسید و حقیقت را آگاهانه شناخت و با ایمان به خدای یکتا و پیروی کامل از فرستاده‌ی برحق او توانست در نشر حق و خدمت به خلق گام مهمی بردارد، هنگام کوچ و رحلت او به دیار باقی فرا رسید.

وی در روزهای آخر عمر با برکتش به شکم درد سختی مبتلا شد. هر کدام از دوستان و آشنایان برای دیدار و احوال‌پرسی به خدمت ایشان مشرف می‌شدند. روزی که سعد بن ابی وقاص به عیادت سلمان رفت، وی گریه می‌کرد.

سعد به او گفت: ای اباعبدالله! چرا گریه می‌کنی؟ حضرت رسول اکرم در حالی رحلت فرمودند، که از تو خوشنود بودند. اگر چنانچه بمیری فردای قیامت بر حوض کوثر، آن حضرت را ملاقات خواهی کرد.

سلمان گفت: من از ترس مرگ، یا از حرص دنیا گریه نمی‌کنم بلکه از این می‌ترسم که رسول الله از ما پیمان گرفته بود که اموال دنیا و وسایل زندگی را جمع نکنیم مگر به مقدار توشه‌ی یک مسافر؛ در حالی که این همه وسایل در منزل من وجود دارد.

سعد می‌گوید: من با دقت به منزل او نگریستم اما جز یک تشت و قابلمه و آفتابه، چیز دیگری ندیدم.

سعد می‌گوید: از او خواستم تا مرا نصیحت کند.

سلمان گفت: هرگاه تصمیمی گرفتی یا کاری را انجام دادی یا چیزی را تقسیم کردی، خدا را به یاد داشته باش؛ زیرا اگر او را به یاد داشته باشی، حتماً مطابق فرمان و رضایت او اقدام خواهی کرد و از گناه و معصیت پرهیز می‌کنی.

وفات سلمان

سلمان در آخرین روز زندگیش، چون فهمید که وقت رحلتش نزدیک است، به همسرش گفت: در و پنجره‌های اتاق را باز نگه دار و مقداری مسک را با آب مخلوط کن و آن را در اطراف بستر من بپاش؛ زیرا امروز کسانی به زیارت من می‌آیند که از نوع جن و انسان نیستند. همسرش می‌گوید: وقتی آب مسک را در اطراف بستر او می‌پاشیدم، دیدم که روح پاک او از بدنش خارج شد. در حالی که مانند خوابیده‌ای بر بستر خود دراز کشیده بود.

تاریخ وفات وی را سال ۳۲ یا ۳۴ هجری، یعنی دوران خلافت حضرت عثمان ذکر کرده‌اند. اکنون آرامگاه مطهر وی در قسمت شرقی ایوان مدائن عراق است. رضی الله عن سیدنا سلمان وعن سائر الصحابة والتابعین وعنا معهم وبهم إنه هو أرحم الراحمین وأکرم الأکرمین.

عمر سلمان

برخی از مورخین گفته‌اند که سلمان، ۲۵۰ سال عمر کرده است. برخی دیگر عمر وی را ۳۵۰ سال برآورد کرده‌اند، اما بعضی دیگر می‌گویند که وی هفتاد سال بیشتر عمر نکرده است.

به هر حال مهم نیست که انسان چند سال عمر کرده، بلکه مهم آن است که انسان چه خدمتی به دین و جامعه‌ی بشری نموده است.

چه بسا افرادی هستند که بیش از صد سال عمر دارند ولی نه تنها برای اسلام و جامعه‌ی انسانی سودی نداشته‌اند، بلکه نتوانسته‌اند برای خود هم مفید باشند.

اما در عوض افراد دیگری را می‌توان یافت که با وجود عمر اندک خویش، خدمات شایانی به جامعه نموده و منشأ خیر و برکت فراوانی گشته‌اند. سلمان نیز از جمله‌ی این افراد می‌باشد.

فرزندان سلمان

ابن جوزی در کتاب صفة الصفوة، از ابوبکر بن ابوداود نقل می‌کند که: سلمان دارای سه دختر بوده که یکی از آنها در اصفهان و بقیه در مصر زیسته‌اند.

سلمان در خواب عبدالله بن سلام

حافظ ابونعیم از عبدالله بن سلام چنین نقل کرده است: روزی سلمان به من گفت: ای برادر! هر یک از ما زودتر فوت کرد، باید دیگری او را در خواب ببیند. من گفتم: مگر چنین چیزی امکان دارد؟

سلمان گفت: آری! روح شخص مؤمن آزاد است و هر جا بخواهد می‌تواند برود، اما روح شخص کافر در زندان است و آزادی ندارد.

عبدالله بن سلام می‌گوید: پس از آن که سلمان فوت کرد، او را در خواب دیدم. جلو آمد و به من سلام کرد و من هم جواب سلامش را دادم و از او پرسیدم: چه منزلتی یافتی؟

سلمان گفت: منزلت بسیار نیکویی یافتم و به تو توصیه می‌کنم که در هر حال به خدا توکل کنی؛ زیرا بهترین وسیله‌ی رستگاری، توکل است، و این توصیه را سه بار تکرار نمود.

حال که از مسأله‌ی توکل بحث شد، به عنوان حسن ختام و پایان مطلب کتاب، به اختصار توکل را توضیح خواهیم داد.

توکل رمز ایمان، سرّ یقین، مصدر قدرت و پیروزی و اساس عزّت و سعادت و سبب سرفرازی و رستگاری انسان مسلمان است. به همین خاطر خداوند متعال در قرآن کریم به بندگان خود توصیه می‌کند که در هر حال به او توکل کنند:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸].

«بر خداوند تکیه کن که همیشه زنده است و نمی‌میرد».

باز می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۱۷﴾ الَّذِي يَرْزُقُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿۱۸﴾﴾ [الشعراء: ۲۱۷-۲۱۸].

«و بر خداوند چیره و مهربان توکل کن، آن خدایی که تو را می‌بیند، آنگاه که (برای نماز

تهجد) برمی‌خیزی».

و در آیه‌ای دیگر نیز آن را شرط صحت ایمان معرفی فرموده است و می‌فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳].

«و بر خداوند توکل کنید اگر مؤمن هستید».

ارکان توکل سه چیز است

رکن اول: طرح البدن فی العبودیة: یعنی تمام اعمال و رفتار انسان در مسیر طاعت و

عبادت خداوند متعال باشد و در این مسیر تمام تلاش و همت خود را به کار گیرد و از

سستی و کاهلی بپرهیزد.

رکن دوم: تعلق القلب بالربوبیة: یعنی انسان در انجام هر کاری با خدا باشد و

موفقیت خود را از خدا بداند. نقص و ناتوانی خود را در نظر داشته و از هر گونه غرور و

تکبری بپرهیزد و در هر حال شعارش ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹﴾﴾

[التکویر: ۲۹]^۱. و «ولا حول ولا قوة إلا بالله» باشد.

رکن سوم: الثقة بوعده الله: یعنی به وعده‌ی خداوند متعال اعتماد کامل داشته و در

آن هیچ شک و تردیدی نداشته باشد. چنان که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ [العنکبوت: ۶۹].

۱- «و نمی‌خواهید مگر وقتی که بخواهد خدا پروردگار عالمیان».

«کسانی که برای (رضایت) ما تلاش کنند، آنها را به راه‌های منتهی به خود، راهنمایی می‌کنیم».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾﴾ [النحل: ۹۷].

«از میان زنان و مردان هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، به او زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

ترک یکی از این سه رکن سبب می‌شود که توکل ناقص مانده و فرد از آثار و فواید آن بی‌بهره شود.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَإِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را بسنده است. خدا فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه بخواهد، به آن دسترسی پیدا می‌کند. خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای قرار داده است».

حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت وهو ربّ العرش العظيم، وأصلي وأسلم على حبيب رب العالمين، سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين، والحمد لله في الأولين والآخرين.